



نقش و تاثیر عوامل داخلی و خارجی در کودتای ۱۲۹۹

آیدا کریمی کندرود^۱

خسرو خواجه نوری^۲

چکیده

ضعف ایران در دوران سه شاه آخر قاجار همراه با حوادثی همچون انقلاب مشروطه که از حمایت بریتانیای کبیر علیه منافع روسیه برخوردار بود. کنوانسیون زاویه-روسیه ۱۹۰۷/۱۳۲۵ که به موجب آن روسیه و بریتانیای کبیر ایران را به مناطق تحت نفوذ تقسیم کردند. اشغال سرزمین ایران از سوی انگلیسی‌ها، روس‌ها و عثمانی‌ها در طول جنگ جهانی اول؛ قرارداد نافرجام ۱۹۱۹ انگلیس و ایران که به موجب آن از ایران باید به نوعی نیمه محافظت می‌شد. در نهایت موجب کودتایی که در سال ۱۲۹۹ ش سید ضیاءالدین طباطبایی و رضاخان را به قدرت رساند، شد. این کودتا سرانجام به تاسیس سلسله پهلوی در ایران انجامید. در این میان نقش، تاثیر و منفعت طلبی قوای بیگانه را نمی‌توان نادیده گرفت. انگلیسی‌ها که حضور روسیه در شمال کشور را خطر جدی برای خود می‌دیدند و درصدد حفظ منافع خود در جنوب ایران بودند؛ در پس پرده و پنهانی این کودتا را طراحی کرده و توسط مهره‌های ایرانی پیش بردند. پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی-تحلیلی، نقش و تاثیر افرادی را که به گواهی تاریخ چه به صورت عملیاتی و چه به عنوان نظریه پرداز در این کودتا دخیل بودند، بررسی می‌کند.

واژگان کلیدی: کودتا، رضاخان، سیدضیاء الدین طباطبایی، آبرونساید، اردشیر ریپورتر

۱. کارشناس ارشد تاریخ و تمدن ملل اسلامی؛ دانشگاه شهید بهشتی تهران (نویسنده مسئول)

۲. دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، مدرس دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز.

مقدمه

کودتای نظامی‌ای که در ۳ اسفند سال ۱۲۹۹ شمسی در ایران به دست قزاقی به نام رضاخان میر پنچ و سید ضیاء الدین طباطبایی به وقوع پیوست در نهایت به سقوط سلسله قاجار و تاسیس سلسله پهلوی انجامید. این کودتا نه علیه سلطنت قاجار، بلکه علیه کابینه سپهدار اعظم فتح‌الله اکبر و حاکمیت زمینداران و مقامات بوروکراتیک که رژیم را کنترل می‌کردند، انجام شد؛ اما بی‌کفایتی شاه مملکت و اوضاع آشفته سیاسی و اقتصادی ناشی از آن و بروز فحطی و بیماری هم‌مزید علت بود. رهبری کودتا را سید ضیاء‌الدین طباطبایی و سرهنگ رضاخان میرپنچ - رضاشاه پهلوی آینده - بر عهده داشتند. مداخله بریتانیا در ایران در جریان این کودتا به اوج خود رسید. اگرچه خود کودتا توسط ایرانی‌ها اجرا شد، اما کمک‌های حیاتی از انگلیسی‌ها دریافت کرد. در اصل این کودتا توسط برخی از افسران و مقامات نظامی بریتانیا در ایران آغاز شد، از جمله مهم‌ترین آنها سرلشکر سر ادموند آبرونساید، فرمانده نورپرفورس، سرهنگ دوم هنری اسمیت، که به طور غیررسمی و تقریباً مخفیانه به قزاق‌ها در قزوین وابسته بود؛ و والتر اسمارت، منشی شرقی. هرمان نورمن، وزیر بریتانیا در تهران: ظاهراً یکی از طرف‌های اصلی این طرح نبود، اما به محض اطلاع از کودتا، از آن کاملاً حمایت کرد. لرد کرزن در وزارت خارجه هم اظهار بی‌اطلاعی می‌کرد. پس از موفقیت کودتا، پرسنل بریتانیایی در ایران به انکار مسئولیت خود، چه بصورت علنی و چه در مکاتبات داخلی، ادامه دادند. در بیشتر این دوره، سفارتخانه‌های خارجی آشکارا از طریق افراد سرشناس سیاسی، خان‌های قبیله‌ای، بازرگانان ثروتمند و اعضای علما در امور ایران دخالت می‌کردند این بزرگان ایرانی به نوبه خود از حمایت خارجی برخوردار بودند. آنها بدون در نظر گرفتن نقش و تاثیر عوامل و افراد داخلی و برای نیل به اهداف منفعت طلبانه خود می‌خواستند با بی‌طرف و دلسوز و آگاه نشان دادن خود و غلبه بر رقبا، هموطنان ترسو را هم به هوای "دانستن" گمراه کنند. این گونه افراد برجسته، که به آگاهی از مقاصد واقعی بیگانگان اصرار داشتند، این حس عمومی را تقویت می‌کردند که امور ایران صرفاً توسط دسیسه‌گران پنهانی در سفارتخانه‌ها اداره می‌شد. در این زمینه نمی‌توان از نقش عوامل پشت پرده مانند اردشیر ریپورتر که در ادامه به آن پرداخته

خواهد شد؛ چشم پوشی کرد. سوالی که در این رابطه به ذهن متبادر می‌شود این است که آیا عوامل داخلی صرفاً مجری خواسته‌های انگلیسی‌ها بودند یا خود نیز هدفی را دنبال می‌کردند؟ فرض مقاله بر این است که باوجود حمایت و منفعت طلبی و تهییج قوای بیگانه، میل به پیشرفت و ترقی، و امید به بهبود وضع جامعه از طرف مهره‌های داخلی هم وجود داشته و هر فرد در این ماجرا به اندازه بضاعت خود در پیشبرد این کودتا سهیم بوده و نمی‌توان تاثیر اقدامات آنها را نادیده گرفت زیرا همین اقدامات همسو باعث عملیاتی شدن و نتیجه گرفتن این کودتا شد. پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه صرفاً به بررسی نقش افسران انگلیسی پرداخته اند و مهره‌های داخلی را مجری عوامر انگلیسی معرفی کرده اند که از خود اختیاری و هدفی نداشته اند یا به بررسی نقش یک فرد در این کودتا پرداخته اند. در مقاله حاضر سعی شده نقش همه عوامل دخیل در این کودتا توأمان و همانطور که بوده بررسی شود.

درباره کودتای ۱۲۹۹ به عنوان یکی از حوادث مهم و تاثیر گذار در تاریخ کشور پژوهش‌های بسیاری صورت گرفته از جمله منابع مهمی که در ارتباط با موضوع مقاله می‌توان از آنها یاد کرد و اطلاعات قابل توجهی به دست آورد:

«**حیات یحیی**» **یحیی دولت آبادی**: نویسنده در این کتاب به شرح حال خود و حوادث روزگارش از دوره ناصری تا انقراض قاجاریه و تشکیل حکومت پهلوی می‌پردازد. این کتاب چهار جلدی از مهمترین آثار دولت آبادی درباره تحولات تاریخ معاصر ایران است؛ و از آن جهت اهمیت دارد که خود مولف شاهد بسیاری از رویدادها و حوادثی بوده که ثبت کرده است. کتاب دولت آبادی چهار جلد است که جلد چهارم آن ۴۲ فصل دارد. در این کتاب به اوضاع اجتماعی و اقتصادی کشورهای اروپایی پرداخته شده؛ همچنین درباره قرارداد وثوق الدوله، وقایع پس از این قرارداد، سرکوب قیام‌ها و سیر قدرت گیری رضاخان گزارش‌هایی آمده است. مطالب پایانی کتاب شرح حالی است از اقامت سه ساله دولت آبادی در اروپا که در خرداد ۱۳۱۷ به پایان رسیده است.

«شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی دوره قاجار» عبدالله مستوفی: یکی از بهترین نمونه‌های زندگی نامه نویسی در ایران است. این کتاب اثری سه جلدی است که در سال ۱۳۲۰ مصادف با سقوط رضا شاه نوشته شده و تمام زندگی مردم عادی در دوران قاجار و سال‌های پایانی قرن ۱۳ را شرح می‌دهد. معماری آن روز خانه‌های تهران: وضعیت رعیت و روستایی بیلاقی اطراف تهران: چگونگی به وجود آمدن تعزیه و آداب مهمانی دادن را کاملاً شرح می‌دهد. مستوفی ضمن توصیف شرایط اجتماعی قاجار، شرح کاملی از اوضاع اداری آن زمان و روند کارهای اداری و ارتش آن موقع و فساد حاکم بر دوران قاجار هم می‌دهد. نویسنده روی کار آمدن رضاشاه را توصیف می‌کند و ضمن نکوهش خاطرات ضد دینی او از عملکردش دفاع می‌کند.

«خاطرات نخستین سپهبد ایران امیر احمدی» احمد امیر احمدی: خاطرات اولین سرتیپ ایران در دوره پهلوی اول (رضا خان)، اهم این خاطرات مربوط به لرستان است. از میان خاطرات نظامی ها، خاطرات نخستین سپهبد ایران، احمد امیر احمدی حاوی اطلاعات باارزشی درباره سیاست عشایری پهلوی اول است. با مطالعه خاطرات امیراحمدی که به نمادی از خشونت دولتی علیه ایالت و عشایر لر تبدیل شد، می‌توان تلقی بلندپایگان ارتش نوین پهلوی اول را از خط مشی دولت پهلوی دریافت.

کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» محمد تقی بهار: تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، کتابی در باره وقایع اواخر دوره قاجار، تألیف «محمد تقی بهار» می‌باشد. این اثر، اولین کتابی است که در باره احزاب سیاسی ایران و سهم آن‌ها در جریانات سیاسی آن زمان نوشته شده است. بهار قصد خود را از نگارش این کتاب، آگاه کردن جوانان از وقایع و حوادث گذشته کشور ذکر کرده و گفته است که برای تحقق این هدف مقالاتی با عنوان «تاریخ مختصر احزاب سیاسی» در «روزنامه مهر ایران» انتشار داده است. در ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ش بهار سلسله مقالاتی در «روزنامه نو بهار» — که خود صاحب امتیاز آن بود — چاپ کرد. این مقالات در ۱۳۲۳ش به صورت کتاب انتشار یافت [۵] که جلد اول «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران» به شمار

می‌آید. مطالب این جلد با نظری اجمالی به آغاز مشروطیت و پادشاهی «احمد شاه قاجار» شروع می‌شود و تا پایان مجلس چهارم در ۱۳۰۲ش ادامه دارد. هر دو جلد کتاب از نظر وقایع دوره مشروطه اهمیت دارند. چون بهار از دوره سوم تا پنجم وکیل «مجلس شورای ملی» و نیز عضو «حزب دموکرات» بوده، از وقایع داخل مجلس و خارج از آن که در جای دیگری منعکس نشده، اطلاعات بسیار مفیدی آورده و کوشیده است تا با انصاف و درایت مطالب را بیان کند

«تاریخ بیست ساله ایران» حسین مکی: این کتاب در هشت جلد منتشر شده؛ بازه زمانی این اثر از ۱۳۹۹ تا ۱۳۲۴ است. در این کتاب به شکل مفصل به عوامل انقراض سلسله قاجار، روی کار آمدن رضاشاه، سال‌های سلطنت او، اشغال ایران به دست نیروهای متفقین و روی کار آمدن محمدرضا پهلوی پرداخته شده است. شاید حجم بالای کتاب و درج مطالب غیر ضروری مانند شرح مذاکرات نمایندگان مجلس و گفتگوی شخصیت‌ها تنها نکته منفی این کتاب باشد.

کتاب «خاطرات و سفرنامه ژنرال آیرونساید» ادموند آیرونساید: در سال هزار و دو بیست و نودونه خورشیدی ژنرال آیرونساید فرمانده ارشد و دیپلمات بریتانیایی داخل ایران با رضاخان میر پنج فرمانده تیپ قزاق آشنا میشود و را تشویق به کودتا میکند در واقع سر ادموند آیرونساید طراح اصلی کودتای هزار و دو بیست و نود و نه ایران بوده است. کتاب پیش رو شامل اسناد و مکاتبات وزارت امور خارجه انگلیس نیز هست که در دو واقع بسیار دارای اهمیت است ژنرال آیرونساید در کتاب خاطرات خود علاوه بر نوشتن شرح سفرنامه خود، عکس‌های بسار جالب و مهمی را نیز گرفته است. کتاب یک منبع قوی برای مطالعه تاریخ معاصر ایران نیز میباشد.

«رضا شاه و ایران نوین» استفانی: این کتاب ترجمه مقالات همایشی است درباره ایران دوره‌ی رضاشاه؛ حاوی دوازده مقاله از محققان داخلی و خارجی است که در پنج موضوع تنظیم شده است. در بخش اول سه مقاله درباره‌ی جنبه‌های مهمی از دولت نوین رضاشاه می‌باشد. بخش دوم چهار مقاله در زمینه روابط خارجی ایران در دوران رضاشاه است. بخش سوم به موضوع فرهنگ و ایدئولوژی اختصاص دارد و شامل دو مقاله است. در بخش چهارم دو مقاله

درباره وضعیت زنان در دوره رضا شاه آمده و آخرین بخش حاوی سه مقاله درباره ایلات و عشایر در عصر رضا شاه است.

شاه و زمینه‌های کودتای ۱۲۹۹

تاجگذاری احمدشاه در ۲۱ ژوئیه ۱۹۱۴ میلادی با شادی ملی همراه بود، محبوبیت او به سرعت کاهش یافت. احمدشاه تمام خصوصیات یک پادشاه بد (بی کفایت) را داشت: ترسو و قادر به تصمیم‌گیری روشن نبود، شخصیت نداشت، عاشق خوش‌گذرانی و به رشوه‌گیری گرایش داشت، و خسیس بود. او در انتصابات سیاسی که خارج از صلاحیتش بود دخالت می‌کرد. احمدشاه دست به اعمال فاسدی می‌زد که به طور گسترده‌ای شناخته می‌شد، برای مثال احتکار غلات در زمان قحطی، تا ثروت قابل توجه خود را افزایش دهد. و بخل او حتی توسط ناظران خارجی، از جمله وزیر بریتانیا به تهران: مورد توجه قرار گرفت، تا جایی که گزارش کردند بهترین راه برای خوش‌رفتاری شاه در قبال انگلیس این است که یا به او پول بدهیم یا برایش به دست آوریم. این چیزی است که او اکنون در جهان دوست دارد. (Curzon, 1934: 141-42). چهار سال اول سلطنت مستقیم احمدشاه مصادف با جنگ جهانی اول و اشغال ایران توسط نیروهای مختلف متخاصم بود. در این سال‌های پر حادثه، احمدشاه تنها نقش کوچکی در سیاست داخلی کشورش داشت و در مجموع همان کاری را انجام داد که مشاورانش (برخی طرفدار آلمان، برخی طرفدار انگلیس، برخی طرفدار روسیه) به او توصیه کردند. در نوامبر ۱۹۱۵ میلادی با اصرار آلمانی‌ها، تعداد زیادی از نمایندگان مجلس و دولتمردان بزرگ از پایتخت خارج شدند و پایگاه عملیات خود را ابتدا به قم و در نهایت به کرمانشاه منتقل کردند و در آنجا یک دولت رقیب و ملی‌گرا بنیان نهادند. احمدشاه در ابتدا تمایل به پیوستن به آنها و انتقال پایتخت خود به جنوب را داشت؛ اما وزیران انگلیس و روسیه در تهران او را از این کار منصرف کردند. یکی دیگر از لحظات تعیین‌کننده در دوران سلطنت احمدشاه در پایان جنگ بود که تا حدی به دلیل انگیزه‌های مالی او را وادار به انعقاد یک معاهده، موافقتنامه ایران و انگلیس در سال ۱۹۱۹، با انگلستان کرد. در صورت اجرا، این

معاهده به استقلال سیاسی ایران پایان می‌داد و برای تمام اهداف عملی، انگلستان را نگهبان و حافظ ایران می‌کرد. احمدشاه تا زمانی که نخست وزیر طرفدار بریتانیا، وثوق الدوله را بر سرکار نگه می‌داشت، ماهانه ۱۵۰۰۰ تومان یارانه دریافت می‌کرد از طرف ایران، وثوق معمار اصلی این معاهده بود و انگلیسی‌ها ادامه مسئولیت او را برای تصویب و اجرای معاهده ضروری می‌دانستند. این قرارداد در فرانسه به شدت مورد خشم قرار گرفت و علناً توسط وزیر آمریکایی در تهران محکوم شد و به ناسیونالیست‌های ایرانی قول حمایت کامل خود را برای مقاومت در برابر این پیمان استعماری داد (بهار، 1357: ۳۹). سه روز پس از امضای قرارداد، شاه برای یک دیدار رسمی به انگلستان رفت. با استقبال خوب در فرانسه، آنها برای اولین بار از اشتباه وحشتناکی که در تن دادن به معاهده مرتکب شده بودند، آگاه شدند. در ضیافتی که به افتخار او در لندن برگزار شد، او عمداً از درج هرگونه اشاره‌ای که می‌توانست به‌عنوان تأیید قرارداد انگلیس و فارس تعبیر شود، در سخنرانی رسمی خود خودداری کرد. این بخشی از افسانه خلع ید او از تاج و تخت شده است که ژست میهن پرستانه او میزبانان انگلیسی اش را چنان آزار می‌داد که تصمیم به سرنگونی سلسله قاجار گرفتند و در سال ۱۹۲۵ به رضاخان در این امر کمک کردند. اما اسناد وزارت خارجه بریتانیا شواهد فراوانی ارائه می‌دهند که چنین نبوده و سقوط او از قدرت به دلیل شرایط غیر مرتبط با ضیافت لندن بوده است. قرارداد انگلیس و ایران سرانجام در سال ۱۹۲۱ لغو شد، زمانی که کابینه‌های موفق ایران نتوانستند آن را برای تصویب به مجلس ارائه کنند. (Curzon, 1934: 141-42). سرانجام، در پی مذاکرات طولانی و انتقادی، در تهران و مسکو که به مصاحبه شخصی علیقلی خان انصاری، فرستاده ایران با لنین ختم شد، دولت شوروی موافقت کرد که در صورت خروج بریتانیا نیروهای خود از خاک ایران، نیروهای روسیه را خارج کند. این تفاهم در قرارداد دوستی ایران و شوروی در سال ۱۹۲۱ گنجانده شد. و تاریخ خروج نیروهای روس اول آوریل ۱۹۲۱ تعیین شد. شرح این وقایع خارج از حوصله این مقاله است، اما رفتار احمدشاه در طول این بحران مایه تاسف بود. افکار و اعمال او بر یک هدف واحد متمرکز بود: نجات خود و ثروتش قبل از سقوط تهران به دست بلشویک‌ها، که پیشروی آنها به پایتخت قریب الوقوع به نظر می‌رسید. او همچنان بر نورمن، وزیر بریتانیا در تهران (هرمان کامرون نورمن از مه ۱۹۲۰ تا اکتبر ۱۹۲۱ به عنوان دیپلمات انگلیس در

تهران زیر نظر ارد کرزن خدمت کرد (فشار می‌آورد تا ظاهراً به دلایل سلامتی، به اروپا برود. اما برای نورمن روشن بود که انگیزه شاه از ترس است و او قصد دارد در خارج از کشور منتظر بحران باشد و در صورت گذراندن بحران به ایران بازگردد، اما اگر بلشویک‌ها قدرت را در دست گیرند در اروپا باقی بماند کرزن (لرد کرزن از سیاستمداران و رجال سیاسی معروف بیست و پنج سال اول قرن بیستم در بریتانیا و ایران شناس انگلیسی) به نورمن دستور داد به شاه بگوید که رفتن او به عنوان یک اقدام بزدلانه تعبیر می‌شود و اگر آنها تصمیم به فرار بگیرند، او در هیچ شرایطی نمی‌تواند کوچکترین حمایت و کمکی از ما داشته باشد (همان، ص ۶۸۶). بنابراین شاه مجبور به ماندن شد. اما قصد او برای رها کردن کشور به حال خود در اولین فرصت مناسب و حفظ ثروت عظیم خود بدون تغییر باقی ماند. (Lenczowski, 1949: 145).

موقعی که در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ - دقیقاً ۴۰ روز قبل از آغاز تخلیه نیروهای انگلیسی از ایران - یک لشکر از تیپ قزاق ایرانی به فرماندهی رضاخان از قزوین به تهران لشکر کشید و پایتخت را اشغال کرد، موقعیت احمدشاه به طور قابل توجهی تحت تأثیر قرار گرفت. اقدام رضاخان و همکارانش در لحظه بحران ملی و این باور عمومی صورت گرفت که با خروج نیروهای بریتانیا و شوروی، نیروهای کمونیست محلی گیلان به سمت تهران لشکر کشی می‌کنند و حکومت شاه سقوط خواهد کرد. با ورود قزاق‌ها به تهران: کابینه سقوط کرد و فتح الله اکبر، نخست وزیر ضعیف، در سفارت انگلیس پناه گرفت. شاه متقاعد شد که یک روزنامه‌نگار جوان طرفدار بریتانیا به نام سیدضیاءالدین طباطبایی را به عنوان نخست‌وزیر منصوب کند، اما قدرت واقعی در دست دولت رضاخان بود. شاه، رضاخان را با عنوان سردار سپه به فرماندهی کل نیروهای مسلح منصوب کرد. دو ماه بعد، رضا خان وارد کابینه شد و به جای سرهنگ مسعود خان کیهان، دست راست سید ضیاء، وزیر جنگ شد. از این لحظه رضاخان به قدرت واقعی در ایران تبدیل شد و توانست کابینه‌های موفق بازسازی کند. تاریخ سیاسی ایران در چهار سال باقی‌مانده از سلطنت احمدشاه، داستان مبارزه برای برتری جویی بین پادشاهی ترسیده، ضعیف و لذت‌پسند و وزیر جنگ زیرک و قدرتمندی است که در آرزوی تاج و تخت است.

دولت شوروی به تفاهم با رضاخان عجله کرد و موافقت کرد که حمایت خود را از شورشیان گیلان به رهبری میرزا کوچک خان پس بگیرد. به رضاخان اندکی پس از آن به گیلان حمله کرد و نیروهای میرزا کوچک خان را شکست داد. سایر شورش‌ها سرکوب شدند و به طور قابل توجهی بر جایگاه رضاخان افزودند. در ۲۸ اکتبر ۱۹۲۳، رضا خان احمدشاه را که تمایلی نداشت، وادار کرد تا او را به نخست وزیر منسوب کند. رضاخان در عوض موافقت کرد که خروج فوری شاه به اروپا را تسهیل کند. این سفر ظاهراً با هدف معالجه پزشکی در خارج از کشور انجام شد، اگرچه شاه، از امنیت جنوب فرانسه، متعاقباً به دنبال مهندسی شورش مسلحانه علیه رضاخان با کمک متحد مورد اعتماد خود، شیخ خزعل خوزستانی بود. احمد شاه می‌ترسید که رضاخان مأمورانی را در مسیرش گماشته باشد تا او را بکشند. برای آرام کردن اضطراب او رضا خان او را تا مرز ایران همراهی کرد. احمدشاه در ۵ نوامبر ۱۹۲۳ کشور را ترک کرد و مقدر بود که دیگر به ایران بازنگردد. شاه مخلوع متعاقباً در فرانسه اقامت دائم گرفت. او چهار سال بعد در سن ۳۲ سالگی درگذشت. طبق گزارش روزنامه‌های فرانسوی در آن زمان، او ثروت قابل توجهی از خود به جای گذاشت که ۷۵ میلیون فرانک تخمین زده می‌شود.

(Mostawfi, 1964: 78)

انگلیسی‌ها و زمینه‌های کودتای ۱۲۹۹

سقوط قاجارها و ظهور پهلوی‌ها موضوع مورد علاقه نظریه پردازان توطئه است. برخی بر این باورند که انگلیسی‌ها از زمان عهدنامه ترکمانچای در ۱۸۲۸/۱۲۴۴ م که در آن روس‌ها از طریق عباس میرزا، جانشینی را با موفقیت دیکته کردند، برای سرنگونی قاجارها نقشه می‌کشیدند. با ابطال قرارداد ۱۹۱۹، وزارت جنگ و وزارت هندوستان بریتانیا به طرح کودتای ۱۲۹۹ روی آوردند و به تهیه مقدمات آن پرداختند. در این راستا کمیته‌ای تحت عنوان کمیته آهن یا کمیته زرگنده در تهران به منظور تأمین این هدف شکل گرفت. ریاست این کمیته بر عهده سید ضیاءالدین طباطبایی و محل تشکیل جلسات نیز در زرگنده منزل وی بود. اعضای اصلی کمیته آهن عبارت بودند از: «سید ضیاءالدین طباطبائی، میرزا محمودخان مدیرالملک (محمود جم)، دکتر منوچهرخان طبیب ژاندارمری (شوهر خواهر کلنل کاظم خان سیاح)، میرزا موسی

خان رئیس خالصجات و مسعودخان سرهنگ. جمعی هم از تهران عضو این کمیته و در رفت و آمد بودند؛ مانند ملک الشعراء بهار خر اسانی، میرزا کریم گیلانی (رشتی) دکتر مؤدب الدوله، سید محمد تدین، ایپکیان ارمنی ... وستهل (وستداهل) سوئدی « (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۱۵۱) این کمیته سه عضو خارجی هم داشت: ژنرال سر ادموند آبرونساید، کلنل هنری اسمایس و سر والتر اسمارت (مکی، ۱۳۶۳: ۱۸۹). درباره کمیته آهن اطلاعات زیادی در دست نیست، ولی آنچه مسلم است سیاست این کمیته کاملاً هماهنگ با سفارت انگلیس در ایران بوده است (غنی، ۱۳۷۷: ۲۰۷). یک واقعیت غیرقابل انکار وجود دارد که در آن هر رویداد و هر اقدام رضاخان توسط بریتانیایی‌ها کنترل می‌شد. به عنوان مثال، ژنرال ادوارد آبرونساید، فرمانده نیروهای بریتانیا علیه ارتش بلشویک در شمال غربی ایران، احتمالاً رضاخان را برای انجام کودتا انتخاب کرد، زیرا او یک سرباز بی سواد و خام بود (مستوفی، ۱۳۹۹: ۳۲۵). رضاخان قبلتر در اوایل سال ۱۹۱۷ میلادی با کمک آلمان عملاً اقدام به کودتا کرده بود (Kahhālzāda, 1984:299-308)، اما این بریتانیایی‌ها بودند که نقش مهمی در کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ شمسی / ۱۹۲۱ میلادی داشتند و رضا خان را به قدرت رساند (Ironsides, 1972:149). آبرونساید، (متولد ادینبورگ، ۶ مه ۱۸۸۰؛ متوفی لندن، ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۹)، به دلیل نقش مهم خود به عنوان فرمانده نیروهای بریتانیایی در ایران در سال‌های ۱۹۲۰-۱۹۲۱ مورد توجه قرار گرفت. او در هنگ توپخانه سلطنتی در سال ۱۸۹۹؛ و در جنگ آفریقای جنوبی، ۱۸۹۹-۱۹۰۲، و در فرانسه در جنگ جهانی اول، ۱۹۱۴-۱۹۱۸ مأموریت یافت او پس از فرماندهی نیروهای متفقین در شمال روسیه (۱۹۱۸-۱۹۱۹) و نیروهای انگلیسی در ترکیه (۱۹۲۰)، فرماندهی حدود ۶۰۰۰ نیروی انگلیسی در ایران (نورپرفورس) با مقر فرماندهی در قزوین را از ۴ اکتبر ۱۹۲۰ تا ۱۸ فوریه ۱۹۲۱ برعهده گرفت. آبرونساید به دنبال انتصابات و ترفیعات کارکنان ارشد در بریتانیا و هند، به عنوان رئیس ستاد کل امپراتوری (CIGS) در آستانه جنگ جهانی دوم به اوج خود رسید. در می ۱۹۴۰، زمانی که حمله آلمان به بریتانیا قریب الوقوع به نظر می‌رسید، آبرونساید به عنوان فرمانده کل نیروهای داخلی منصوب شد اما در ژوئیه همان سال بازنشسته شد. (Ironsides, 1972:149). چهار ماه و نیم حضور آبرونساید در ایران از دو

جهت قابل توجه بود: اول، نقش او در اخراج بیش از صد افسر روسی و درجه دار لشکر قزاق و جایگزینی آنها با ایرانیان به فرماندهی رضاخان، بنیانگذار سلسله پهلوی؛ و دوم، تشویق رضاخان به کودتای ۱۲۹۹/۱۹۲۱. در هر مناسبت آبرونساید به مسئولیت خود بدون مجوز از لندن عمل می‌کرد. او پس از انقلاب ۱۹۱۷ به وفاداری روس‌ها بی اعتماد شد و با کمک هرمان نورمن، وزیر بریتانیا در تهران: شاه ایران را متقاعد کرد که سرهنگ استاروسلسکی، افسر فرمانده لشکر قزاق و همه روس‌های تحت امر او را برکنار کند. همچنین آبرونساید بود که سرهنگ دوم رضا خان را به عنوان جانشین استاروسلسکی انتخاب کرد. او این کار را به توصیه سرهنگ دوم هنری اسمیت از هنگ چشایر به عنوان یک افسر بریتانیایی که به طور موقت به قزاق‌ها وابسته بود و پس از چندین بازدید از آنها انجام داد. اردوگاه در آقا بابا در نزدیکی قزوین، جایی که او بسیار تحت تأثیر گروه (آتریاد) همدان تحت رهبری رضاخان قرار گرفت. تصمیم آبرونساید برای رها کردن قزاق‌ها به این دلیل بود که او یک فرمانده نظامی قوی در پایتخت می‌خواست تا کشور را از بلشویک‌ها و هرج و مرج نجات دهد و از خروج قریب الوقوع نورپرفورس از ایران محافظت کند. در مقابل رضا خان هم به او قول داد که مانع خروج بریتانیا یا خلع شاه نشود (Idemm, 1962:12). یک جلد ویرایش شده از دفتر خاطرات فارسی آبرونساید با نام جاده بالا به فرماندهی در سال ۱۹۷۲ منتشر شد. او در سال ۱۹۱۹ شوالیه شد، در سال ۱۹۳۵ به درجه ژنرال کامل و در سال ۱۹۴۰ به مقام فیلد مارشال ارتقا یافت و در سال ۱۹۴۱ به مقام عالی رسید. (رودریک مک‌لئود در فرهنگ لغت ملی بیوگرافی، ویرایش ۱۹۵۱-۱۹۶۰، ص ۵۳۳-۳۵). او زبان شناس خوبی بود و به عنوان مترجم ارتش به هفت زبان تسلط داشت. (Mcleod, 1959: 153-57)

گام بعدی، وادار کردن احمدشاه به کناره گیری بود، اقدامی که اغلب به امتناع او از حمایت قرارداد ایران و انگلیس در سال ۱۹۱۹ میلادی نسبت داده می‌شود (مکی، ۱۳۶۳: ۳۵۷-۵۸). انگلیسی‌ها پنهانی در تکاپوی راه اندازی کودتا بودند؛ در این راستا آبرونساید و اسمایس که لشکر قزاق را احیا کرده بودند، مقدمات برکناری فرمانده جدید قزاق، سردار همایون، را که توسط شاه، منصوب شده بود، ترتیب دادند و شخصاً رضاخان را به فرماندهی منصوب کردند.

اسمایس دو افسر ژاندارم به نام‌های سروان کاظم خان سیاح و سرگرد مسعود خان کیهان را که از نزدیکان سید ضیاء‌الدین طاطبایی بودند به قزوین آورد و بدین ترتیب ارتباط و همکاری نظامی و غیرنظامی بین ژاندارمری و بخش قزاق را تسهیل کرد. (Ashraf, 1922:138-147). آبرونساید آمادگی‌هایی را که رضاخان و سایر افسران قزوین برای کودتا انجام می‌دادند تشویق می‌کرد، اسمایس هم بهانه‌ای را برای بسیج رضاخان طراحی کرد و از سردار همایون خواست که به قزاق‌های تهران و قزوین دستور دهد مکان خود را برای کمک به سازماندهی مجدد نیرو تغییر دهند (Cronin, 2002: 231-234)

برخلاف ادعای ضیاء‌الدین مبنی بر اینکه انگلیسی‌ها در مورد هدف واقعی انتقال قزاق‌ها فریب خورده اند (Wilber, ص ۴۱-۴۲؛ Sabahi, 1990:120)، در اصل پرسنل نظامی بریتانیا در این امر دخیل بوده‌اند. در واقع، هیچ یک از روایت‌هایی که در آن دخالت بریتانیا در کودتا رد شده است، قابل اثبات نیست (Balfour, 1922: 218-22). انگلیسی‌ها نگران تبلیغات بلشویکی در تهران و تأثیر آن بر ارتش بودند. اسمیت، سردار همایون قاسم خان والی، رئیس اسمی بریگاد قزاق را تحت فشار قرار داده بود تا از نیروهای مستقر در نزدیکی قزوین علیه مخالفان برای جلوگیری از تهاجم بلشویک‌ها استفاده کند (Sabahi, 1990:121-22). طرحی که هرمان نورمن، وزیر بریتانیا در تهران تصویب کرد، ۶۰۰ قزاق مستقر در تهران با تعداد مساوی از مردان تازه آموزش دیده قزوینی به فرماندهی رضاخان جایگزین شدند (Ashraf, 1922: 138-147). به احتمال زیاد شاه و نخست‌وزیری که تازه کابینه خود را تشکیل داده بودند، به امید تقویت حکومت با این طرح موافقت کردند (مکی، ۱۳۶۳: ۱۳۶-۴۱). سردار همایون نیروی بسیار بزرگتری را اعزام کرد، اما ادعا داشت که این کار را به اصرار اسمیت انجام داده است (Bonakdarian, 2004: 34-44). اسمیت بعدها به نقشی اعتراف کرد که او و دلیو. اسمارت، منشی شرقی هیئت بریتانیا، در این ماجرا ایفا کرده بودند (Zirinsky, 1992:650). احتمالاً آبرونساید این حرکت را تشویق کرده بود، بدون اینکه در جزئیات این طرح دخالت داشته باشد. خاطرات او نشان می‌دهد که او طرفدار کودتای نظامی بود و رضاخان را برای اجرای آن در نظر داشت (Wright, 1977: 181-8). با این حال، با

قضاوت بر اساس اظهارات مقامات وزارت خارجه، دخالت بریتانیا ظاهراً از جانب وزارت خارجه انجام نشده است. به نظر می‌رسد حتی نورمن نیز از هدف واقعی تظاهرات قزاق‌ها بی‌خبر بوده تا اینکه آبرونساید چند روز قبل از کودتا او را مطلع کرده است (Wright, 1977: 184).

احمدشاه که از تحرکات قزاق‌ها سخت به هراس افتاده بود قصد فرار داشت؛ اما اسمارت در پایتخت توانست شاه را آرام کند و او را از فرار منصرف کرد. (Katouzian, 1988: 5-46) احمدشاه و ولیعهدش محمد حسن میرزا به کاخ فرح آباد منتقل شدند. نخست وزیر وقت، سپهدار رشتی هم به سفارت انگلیس در تهران پناهنده شد (رودگرکیا، ۱۳۹۹: ۱۴۰). اسمارت و نورمن، ژاندارمری و پلیس را خنثی کردند؛ سپس اسمارت با نخست وزیر سپهدار ترتیبی داد که نمایندگان دولت ایران و هیئت بریتانیا برای ملاقات قزاق‌ها بیرون بروند و ظاهراً سعی در متقاعد کردن آنها کنند که به قزوین بازگردند. نورمن به عنوان نمایندگان هیئت بریتانیا، سرهنگ ولسلی هیگ، مشاور موقت، و سرهنگ هوبرت جی. هادلستون، وابسته نظامی را منصوب کرد، که هر دو در واقع با اسمارت عمیقاً در تدارک کودتا مشارکت داشتند. هیئت در شامگاه ۲۰ بهمن با رهبران کودتا در نزدیکی مهرآباد ملاقات کرد و پس از بحث‌های مبهم به تهران بازگشت و شکست خود را گزارش کرد (Katouzian, 1988: 5-46).

اندکی پس از نیمه شب ۲ اسفند، قزاق‌ها تهران را تصرف کردند و دولت ایران بلافاصله سقوط کرد. صبح روز بعد نورمن به شاه در مورد نیت رهبران کودتا نسبت به او اطمینان داد و به او توصیه کرد که با آنها تماس بگیرد، خواسته‌های آنها را بررسی کرده و هر خواسته‌ای را که ممکن است انجام دهد برآورده کند، توصیه‌ای که شاه به راحتی پذیرفت. در همین حال، بانک شاهنشاهی ایران، مقدار زیادی از بودجه دولتی را در اختیار سید ضیاء، که هنوز فاقد هرگونه اختیار قانونی بود قرار داد، او نیز این بودجه به افسران برجسته کودتا تخصیص داد.

پس از انجام کودتا، بسیاری از فعالان سیاسی و اعضای حکومتی بلافاصله دستگیر شدند تا از مخالفان سازمان یافته جلوگیری کنند و از برخی از آنها پول بگیرند (Balfour T, 1922: 228). حکومت نظامی بر تهران تحمیل شد: همه اجتماعات ممنوع شد، مطبوعات به حالت

تعلیق درآمد، ادارات دولتی برای سازماندهی مجدد، و کافه‌ها، باشگاه‌های قمار و تئاتر تعطیل شدند (مستوفی، ۱۳۹۹: ۲۱۵). برای تهران و اطراف آن حکام نظامی منصوب کردند و والیانی که تسلیم حکومت جدید نمی‌شدند، افسران نظامی جایگزینشان می‌شد (مکی، ۱۳۶۳: ۲۴۲، ۲۵۸). شاه ضمن رد درخواست ضیاءالدین برای اعطای قدرت مطلق، وی را با اختیارات کامل به نخست‌وزیری منصوب کرد و رضاخان را در سمت جدید خود به عنوان فرمانده نیروهای مسلح با عنوان نظامی سردار سپه تأیید کرد. (Shambayati, 1933: 351-354).

نقش و عملکرد سید ضیا الدین و رضاخان در کودتای ۱۲۹۹

سید ضیاءالدین روزنامه‌نگار جوان اصلاح‌طلب بود که با دیدگاه‌های سوسیالیستی الکساندر کرنسکی موافق بود (Hakīm-Elāhi, 1944:537). او از اعتماد پرسنل نظامی و دیپلماتیک انگلیس در تهران برخوردار بود و روابط نیمه رسمی با دولت داشت (جمالزاده، ۱۳۵۹: ۲۰۸). همانطور که پیشتر گفته شد احمد شاه قاجار، ضیاءالدین را با اختیارات کامل در چهارم اسفند به نخست‌وزیری برگزید. سید ضیاءالدین در دهم اسفند کابینه خود را معرفی کرد. هفت نفر از اعضای ده نفره کابینه سید ضیاء را اعضای کمیته آهن تشکیل می‌دادند. کابینه ضیاء الدین شامل مردانی بود که صادق و خوش نیت به شمار می‌رفتند، به استثنای دو کارمند ارشد دولتی، اعتقاد بر این بود که بقیه اعضا بی تجربه هستند (Balfour, 1922:148 و مکی، ۱۳۶۳: ۲۶۴). ضیاءالدین خواستار اصلاحات اساسی در دولت و جامعه با اولویت ایجاد نیروهای مسلح بود (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۲۳۳-۳۸). این برنامه همچنین شامل پیشنهادی برای لغو معاهده ایران و انگلیس در سال ۱۹۱۹ و امضای معاهده دوستی ایران و شوروی بود. برنامه و فعالیت‌های اولیه دولت جدید برای مردم عادی و اصلاح طلبان جذابیت قابل توجهی داشت (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۲۴۳). سید ضیاء در راستای اهداف خود مسعودخان کیهان را به عنوان وزیر جنگ منصوب کرد. اولین اقدام مسعود کیهان در سمت وزارت، انحلال وزارت جنگ در ۱۵ اسفند و تشکیل کمیسیونی برای بررسی ساختار جدید این وزارتخانه بود. در ساختار جدید وزارت جنگ بنابه پیشنهاد رضاخان، بریگاد (تیپ) مرکزی به قوای قزاق پیوست که خود عاملی

برای تقویت قوای قزاق بود. از دیگر اقدامات مسعود کیهان در سمت وزارت جنگ تقاضای اعطای نشان درجه اول برای کلنل هنری اسمایس و نشانهای درخور لیاقت برای ژنرال آبرونساید و برخی دیگر از افسران انگلیسی بود (سند شماره ۴۵۵۸ ن، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران) با وجود همکاری نزدیک بین ژاندارمری و قزاقخانه در مسئله این کودتا، اختلاف میان این دو نیروی نظامی که ریشه در گذشته داشت همچنان به قوت خود باقی بود و با قدرت گرفتن رضاخان و کسب عنوان سردار سپه و فرماندهی کل قوا این اختلاف شدت گرفت. رضاخان یک افسر قزاق با ریشه رعیت بود که در نتیجه قدرت و دستاوردهای نظامی خود، توسط سرلشکر ادموند آبرونساید، رئیس نورپرفورس (نیروهای بریتانیایی در شمال ایران)، پس از سازماندهی مجدد یگان قزاق توسط سرهنگ هنری، به عنوان مسئول واحد قزاق مستقر در نزدیکی قزوین انتخاب شد (Wilber, 1984:5-15 ص ۵-۱۵؛ بهار، ۱۳۵۷: ۶۹-۷۳). همچنین یک افسر ارشد قزاق، سرتیپ احمد آقا (امیر احمدی) که در گیلان در کنار رضاخان جنگیده بود، و دو افسر اصلاح طلب ژاندارمری، سرگرد مسعودخان کیهان و کاپیتان کاظم خان، که از یاران و اطرافیان ضیاءالدین و از عوامل درگیر در کودتا بودند؛ در قزوین به سرهنگ اسمیت کمک می‌کردند (مکی، ۱۳۶۳: ۶۱۵؛ جمالزاده، ۱۳۵۹: ۲۰۸-۲۰۹، ۲۰۹-۲۰۹) رضاخان که حالا سردار سپه شده بود به هیچ وجه حاضر نبود تحت امر مسعودخان کیهان وزیر جنگ که افسری از افسران ژاندارمری بود قرار گیرد. سپهبد امیراحمدی در خاطرات خود در این مورد اظهار نارضایتی می‌کند و می‌نویسد: ... سردار سپه گفت این ماژور، مسعودخان که با سید ضیاءالدین آمده وزیر جنگ است و من رئیس قزاق؛ در حالی که او ماژور ژاندارمری است و من سردار سپه، و این رئیس و مرئوسی درست در نمی‌آید و باید من وزیر جنگ باشم. (امیر احمدی، ۱۳۷۳: ۷۸) احمد امیراحمدی (زاده ۱۲۶۳ در اصفهان - درگذشته ۵ آذر ۱۳۴۴ در تهران) مشهور به احمد آقا خان امیراحمدی نخستین سپهبد ایران در دوره رضاشاه بود. او از عوامل مؤثر در کودتای سوم اسفند بود و در طول حیات خود هشت بار وزیر جنگ، دو مرتبه وزیر کشور، پنج نوبت فرماندار نظامی تهران: دو بار فرمانده کل ژاندارمری و سال‌ها فرمانده لشکرهای لرستان و آذربایجان و ۱۶ سال عضو مجلس سنا بوده است. او در زمان کودتای سوم اسفند جزو افسران بریگاد قزاق و از یاران و زیردستان رضاخان محسوب می‌شد و در جریان

کودتا از عوامل مؤثر بود. در جریان ماجرای علی‌مردان‌خان چهارلنگ در لرستان، فرماندهی سپاهیان سردار سپه را برعهده داشت. او از جمله کسانی بود که با امضای خود در پشت قرآن به رضاشاه اطمینان دادند که در رسیدن به مقام سلطنت به او کمک خواهند کرد. در دوره پادشاهی رضاشاه، مدتی از چشم شاه افتاد و برای آنکه تحقیر شود، به ریاست «اداره دواب و ایلخی» ارتش گماشته شد. به هنگام حمله متفقین و وقایع شهریور بیست، از طرف دولت محمدعلی فروغی فرماندار نظامی تهران شد و بعد از تبعید رضاشاه از کشور، بارها به وزارت جنگ و وزارت کشور منصوب شد. در اواخر عمر سناتور (نماینده مجلس سنا) بود.

همانطور که پیشتر هم گفته شد احمد شاه رضاخان را هم در سمت جدید خود به عنوان فرمانده نیروهای مسلح با عنوان نظامی سردار سپه تأیید کرد. نافرمانیها و اهانت‌های رضاخان سردار سپه و اختلاف نظرش با کاظم خان کیهان در اداره قشون به حدی رسید که وزیر جنگ در هفتم فروردین ۱۳۰۰ استعفا داد ولی سید ضیاء آن را نپذیرفت اما عملاً هم برای رفع اختلاف کیهان و رضاخان کاری انجام نداد، تا اینکه سرانجام رضاخان موفق شد و در هفتم اردیبهشت ۱۳۰۰ کیهان که به شدت از سرکشیها و نافرمانیهای رضاخان آزرده بود استعفا داد. استعفای او بلافاصله پذیرفته شد و سردار سپه به وزارت جنگ منصوب شد و مسعودخان کیهان نیز به سمت وزیر مشاور برگزیده شد که پس از مدتی کوتاه از این سمت هم استعفا داد. به فاصله کمتر از یک ماه دولت سید ضیاء‌الدین طباطبایی سقوط کرد و سید به همراه یاران خود مسعود کیهان و کاظم خان سیاح و ایپکیان، از عوامل اصلی کودتا، کشور را به قصد اروپا ترک نمودند (امیر احمدی، ۱۳۷۳: ۷۸)

به طور گسترده تصور می‌شد که کودتا تلاش بریتانیا برای اجرای حداقل روح قرارداد انگلیس و ایران است. علاوه بر این، استدلال می‌شد که کودتا نمی‌توانست بدون حمایت مالی و لجستیکی پرسنل نظامی بریتانیایی در قزوین انجام شود (Dickson to Curzon, U.S. National Archives, 891.00/1202). خود قزاق‌ها به دریافت پول و حمایت از بریتانیا افتخار می‌کردند (Bonakdarian, 2004: 34-44). در واقع، ضیاء‌الدین قصد داشت به

بریتانیای کبیر برای کمک در اصلاح دستگاه مالی و نظامی تکیه کند، اما وزارت خارجه بریتانیا حاضر به این کار نشد. به هر حال، ناکامی او در ایجاد یک حوزه انتخابیه قوی برای خود و سیاست‌هایش به مخالفانش اجازه داد تا تنها سه ماه پس از تشکیل کابینه او، قدرت خود را جمع‌آوری کرده و باعث سقوط کابینه او شوند و رضاخان را تنها در کنترل دولت باقی بگذارند. نقش هر فرد در مرحله برنامه ریزی کودتا نامشخص است. در سالهای بعد، ضیاءالدین و رضاخان هر یک ادعا کردند که تنها مبتکر کودتا بوده‌اند (جمال زاده، ۲۱۰). در واقع، به نظر می‌رسد که هر دو نقش مهمی داشته‌اند (مکی، ۱۳۶۳: ۲۰۲-۰۵). هر دو نگران سرنوشت کشور بودند و بویژه ضیاءالدین پیشنهادهای مختلفی برای مقابله با تهدید بلشویکی ارائه کرده بود (Sabahi,1990: 5-123).

نقش دولت بریتانیایی هند و اردشیر ریپورتر در کودتای ۱۲۹۹

همانطور که در بخش اول مقاله هم اشاره شد دولت بریتانیای هند به کودتا و تشکیل یک دولت ناسیونالیست میانه رو در تهران کمک کرد، زیرا این احتمال بیشتر است که با دیدگاه‌های قبلی دولت هند مطابقت داشته باشد (Stanwood,1983:56). مقامات هند مخالف قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس و ایران به عنوان توهین به احساسات ناسیونالیستی و مضر برای منافع بلندمدت بریتانیا در کل منطقه بودند (Olson,1980: 190-91). دولت هند همچنین در ابتدا از کودتای ۱۹۲۱ در ایران که توسط رضاخان و سید ضیاءالدین طباطبایی با کمک تعدادی از دیپلمات‌ها و افسران نظامی انگلیسی در ایران پس از این حادثه انجام شد، وحشت داشت. به نظر می‌رسد نه کرزن و نه سایر وزرای کابینه در بریتانیا علی‌رغم تعهد مستمر کرزن به تقویت نفوذ امپراتوری بریتانیا در ایران و مهار چالش‌های موجود و بالقوه آتی ایرانیان و همچنین بلشویک‌ها برای برتری بریتانیا در ایران از طرح کودتا مطلع نبوده‌اند. در ابتدا، دولت هند برای استقبال از کودتا در ایران اطمینان نداشت و نگران بود که ممکن است وضعیت در کشوری که توسط منطقه گرای، جنبش‌های شورشی و گسترش کمونیسم آسیب دیده است، بی ثبات شود و مستلزم افزایش هوشیاری و مداخله نظامی بریتانیا باشد. (Sabahi,1990:23-114) مشاور ارشد هند در تهران: اردشیر جی ریپورتر، طرفدار ایجاد یک حکومت قوی بود و از اکتبر

۱۹۱۷ میلادی با رضاخان ارتباط داشت. او در خاطرات خود مدعی شد که رضاخان را به آبرونساید معرفی کرده است (Reporter, 1991: 147-51)

به نظر می‌رسد تصمیم تعدادی از افسران انگلیسی در ایران برای حمایت از مشارکت رضاخان در کودتا توسط همین پارسی هندی، اردشیر ریپورتر (اردشیرجی ادلجی)، تسهیل شده باشد، هرچند میزان آگاهی کامل او از طرح کودتا، و نقش مستقیم در این رویداد، همچنان نامشخص است. ریپورتر (متوفی ۱۹۳۳) در سال ۱۸۹۳ میلادی به عنوان نماینده انجمن بهبود اوضاع زرتشتیان در ایران وارد کشور شده بود. او با توجه به مأموریت خود، موقعیتش به عنوان تابع امپراتوری بریتانیا و درخواست‌های دیپلماتیک مستمر بریتانیا از مقامات ایرانی برای رفتار بهتر با زرتشتیان روابط نزدیکی با برخی از شخصیت‌های برجسته سیاسی ایران و هیئت بریتانیا برقرار کرد (Wright, 1977:45). ارتباط او با هیئت بریتانیا مانع از حمایت او از جنبش مشروطه ۱۱-۱۹۰۶ ایران نشد که توسط روسیه با تبعیت از وزارت خارجه انگلیس خفه شد. شور و شوق ریپورتر برای جنبش مشروطیت فارسی نه تنها از بهبود آینده در وضعیت زرتشتیان در آن کشور، بلکه از شناسایی تاریخی-مذهبی او (به عنوان یک زرتشتی) با ایران و تعهد او به بازآفرینی کلی کشور ناشی شده است. به نظر می‌رسد که این آرزوی اخیر به عنوان یکی از انگیزه‌های اساسی او در معرفی رضاخان به یک افسر نظامی انگلیسی در ایران بود که در کودتای ۱۹۲۱ میلادی نقش داشت: اردشیر ریپورتر در سال ۱۹۱۷ با رضاخان ملاقات کرده بود و بسیار تحت تأثیر میهن‌پرستی او قرار گرفته بود. او در خاطرات منتشرنشده‌اش می‌گوید که او ابتدا رضاخان را به (سرلشکر سر ادموند) آبرونساید معرفی کرد (Wright, 1977:181). او همچنین در این خاطرات حمایت مستمر از رضاخان را ابراز می‌کرد، که سرانجام موفق به تثبیت قدرت نظامی و سیاسی خود شد و با سرنگونی سلسله قاجار در سال ۱۹۲۵ میلادی خاندان پهلوی را جایگزین آن کرد. به احتمال زیاد ریپورتر مسئول این باور بزرگ در میان برخی از اعضای برجسته انجمن زرتشتیان مستقر در لندن پس از به تخت نشستن رضاخان بود که «دست راست، راهنما، فیلسوف و دوست شاه جدید پارسی ارباب اردشیر ماست». با این حال، هیچ مدرکی دال بر دخالت سازمان یافته ریپورتر در به قدرت رسیدن رضاخان وجود

ندارد، و همچنین بر خلاف تصور برخی از ایرانیان، هنوز هیچ مدرک ثابتی وجود ندارد که نشان دهد ریپورتر هنگام معرفی آبرونساید به رضاخان به عنوان یک مامور بریتانیا عمل کرده است. (Reporter, 1991: 146-59)

اگرچه انگلیسی‌ها در به قدرت رساندن رضاخان نقش اساسی داشتند، اما نفوذ آنها در تهران پس از کودتا به سرعت و به وضوح کاهش یافت. نورمن نتوانست از سقوط سید ضیاء جلوگیری کند، و با ابراز تأسف از اینکه تمام تلاش‌های او برای منصرف کردن توطئه‌گران شکست خورده بود، شکست را به این دلیل نسبت داد که از زمان خروج نورپرفورس، وزیر جنگ جدید دیگر از بریتانیا نمی‌ترسید (Dašti, 1923: 130). در پایان سال ۱۹۲۱ میلادی، یکی دیگر از ابزارهای قدرتمند سیاست بریتانیا، تفنگ‌های پارس جنوبی، دیگر وجود نداشت، در حالی که قراردادهای افسران انگلیسی که با قزاق‌ها در جبهه گیلان خدمت می‌کردند و مشاوران مالی بریتانیا همگی فسخ شده بودند. کشش گرانشی اعمال شده توسط تسلط فزاینده رضاخان همچنین ستون دیگری از نفوذ بریتانیا را تضعیف کرد، زیرا خانواده‌های ایرانی با نفوذ و پیوندهای قبلی خود و مانور در این باره سعی در احیا قدرت خود داشتند. با این وجود بریتانیا همچنان می‌توانست فشار مالی اعمال کند. پنج روز پس از فرار سید ضیاء، شاه از قوام السلطنه (احمد قوام) خواسته بود تا حکومتی تشکیل دهد. او پذیرفت و کابینه خود را اعلام کرد. اما در عرض چند هفته، کرزن به بانک امپراتوری دستور داده بود که هرگونه پیشروی بیشتر به دولت ایران را متوقف کند و کرزن همچنین از فروش تفنگ‌ها و مسلسل‌های SPR به ایران خودداری کرد.

بانک شاهنشاهی و نقش آن در ایجاد زمینه‌های وقوع کودتای ۱۲۹۹

نقش مخرب اقتصادی بانک شاهنشاهی در غارت ایران پر واضح است. این ارگان مالی انگلیسی‌ها که وابسته به خانواده یهودی ساسون بود، در طول دوران فعالیت خود در ایران علاوه بر غارت اقتصادی، از این ابزار در جهت تامین خواسته‌های نامشروع سیاسی بریتانیا نیز استفاده می‌کرد. بارزترین نمونه این عملکرد، در کودتای ۱۲۹۹ به چشم می‌خورد. ایجاد مشکلات مالی

برای دولت‌های ایران قبل از کودتا از سوی بانک، باعث بروز آشفتگی‌های سیاسی، اجتماعی و امنیتی در کشور شد. عدم پرداخت به موقع حقوق کارکنان دولت و اجزای قراقخانه و ژاندارمری، باعث تشدید نارضایتی میان آنان و دیگر اقشار مردم شد. این بحران مالی، سقوط پی‌درپی دولت‌ها را به دنبال داشت و اداره سیاسی جامعه را با مشکل مواجه می‌کرد. علاوه بر این، بانک شاهی که نبض اقتصاد ایران را در دست داشت، در آستانه کودتا باب دادوستد را بر روی مردم بست و با اعلام این‌که بانک، شعبه‌های خود را تعطیل کرده، از مردم خواست برای دریافت امانت‌های خود به بانک مراجعه نمایند و اسکناس‌های خود را به طلا تبدیل کنند. حمل صندوق‌هایی به‌عنوان ذخایر مالی بانک در روز روشن به بنادر، باعث اضطراب مردم شد و آنان را نسبت به آینده خود و کشور نگران می‌کرد. (مکی، ۱۳۶۲: ۱۴۱) علاوه بر اقدامات فوق، تامین مالی کودتاچیان از طریق سیدضیاءالدین طباطبایی که رابط دولت با بانک شاهنشاهی بود، باعث تقویت قوای قزاق و آماده‌سازی آنها برای انجام کودتا شد. در مراحل مختلف از آماده‌سازی زمینه‌های کودتا تا ورود کودتاچیان به تهران و تشکیل دولت، کمک‌های مالی بانک شاهنشاهی که رئیس آن مک‌مورای از دوستان نزدیک رضاخان بود، گره‌گشای مشکلات کودتاچیان شد. (دولت آبادی، ۱۳۶۱: ۲۰۰)

نتیجه

کودتای نظامی ۱۲۹۹ ش/۱۹۲۱ م در نهایت به تأسیس سلسله پهلوی انجامید. سید ضیاء‌الدین با هدف اصلاح امور و امید به حمایت انگلیس‌ها دست به چنین اقدامی زده بود ولی خیلی زود با عدم حمایت انگلیسی‌ها از این بازی کنار گذاشته شد. اما رضا خان با حمایت انگلیسی‌ها تبدیل به رضا شاه شد. برای بریتانیایی‌هایی که در برنامه‌ریزی کودتای ۱۲۹۹ شمسی شرکت داشتند، این کودتا به‌عنوان مسیری جایگزین برای دستیابی به اهداف اصلی قرارداد انگلیس و ایران در سال ۱۹۱۹ میلادی در نظر گرفته شده بود. نقش افسران انگلیسی از جمله: آبرونساید و اسمایس در قزوین و اسمارت در تهران: از چند جهت حیاتی بود. اولاً رهبری کودتا توسط انگلیسی‌ها جمع آوری شد. دوم اینکه آبرونساید و اسمارت برنامه ریزی را تشویق کردند و

اجرای کودتا را تسهیل کردند. ثالثاً، اسمارت هرگونه مخالفت سیاسی و نظامی احتمالی را در پایتخت خنثی کرد. سرانجام هرمان نورمن، سفیر بریتانیا در تهران: بلافاصله در روزهای پس از کودتا، با قدرت و نفوذی که بریتانیا داشت سعی در تثبیت جایگاه رژیم جدید کرد. اگرچه ظهور رضاخان توانایی بریتانیا برای مداخله در پایتخت را کاهش داد، در جنوب ایران، جایی که منافع استراتژیک و اقتصادی بریتانیا متمرکز بود، قدرت و نفوذ بریتانیا دست نخورده باقی ماند و مشتریان و متحدان بریتانیا همچنان تمام حمایت حامی امپراتوری خود را حفظ کردند. در ظاهر این مهره‌های ایرانی بودند که کودتا را انجام دادند اما نمی‌توان از نقش پنهان عوامل خارجی چشم پوشی کرد. انگلیسی‌ها در پشت پرده به تدارک و حمایت این کودتا پرداختن و عملیاتی کردن تئوریهایشان را به دست عوامل داخلی پیش بردند. از اردشیر ریپورتر می‌توان به عنوان یکی از عوامل موثر پنهان در این کودتا نام برد هرچند میزان آگاهی کامل او از طرح کودتا، و نقش مستقیم در این رویداد، همچنان نامشخص است. در نتیجه این چنین می‌توان گفت که در کودتای ۱۲۹۹ هر فرد اعم از عوامل بیگانه و مهره‌های داخلی به اندازه نفوذ و قدرت عمل و بضاعت خود تاثیر داشته‌اند.

منابع

امیراحمدی، احمد. (۱۳۷۳) *خاطرات نخستین سپهبد ایران*. به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

جمالزاده، محمدعلی. (۱۳۵۹) «تقریرات سید ضیاء و کتاب سیاه او». *نشریه آینده*، شماره ۹.

دولت آبادی، یحیی. (۱۳۶۱) *حیات یحیی*. چاپ دوم، تهران: انتشارات عطار و فردوسی.

رودگرکیا، ایرج. (۱۳۹۹) *ایران از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا سقوط رضا شاه*. تهران: انتشارات پردیس دانش.

سند شماره ۴۵۵۸ ن، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.

عباس هاشم زاده محمدیه، «اسنادی نویافته از زندگانی سید ضیاءالدین طباطبایی یزدی»، گنجینه اسناد، س ۳، دفتر ۳ و ۴.

غنی، سیروس. (۱۳۷۷) *ایران: برآمدن رضاخان، برافتادن قاجار و نقش انگلیسیها*. ترجمه حسن کامشاد، تهران: نیلوفر، ص ۲۰۷.

محمدتقی، بهار. (۱۳۵۷) *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض قاجاریه*. چاپ دوم، تهران.

مستوفی، عبدالله. (۱۳۹۹) *شرح زندگانی من، تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه*. تهران: انتشارات زوار.

مکی، حسین. (۱۳۶۳) *تاریخ بیست ساله ایران*. تهران: انتشارات امیرکبیر.

A. Daštī. (1923) "Dūrnemā-ye zendagī-e sīāsī-e Sayyed Žīā-al-Dīn .abāabāi," *Šafaq-e sorkh*, 29 Farvardīn 1302 Š./18 April

A. Kaḥḥālzāda. (1363 Š./1984) *Dīdahā wa šanīdahā*, ed. M. Kāmṛān, .Tehran

A. Reporter. (1370 Š./1991) "Montaab az āerāt-e marūm Ardašīrjī ke az engelīsī wa gojrātī be fārsī tarjama šoda ast," in Mo'assasa-ye moṭāla'āt wa pažūhešhā-ye sīāsī, *Žohūr wa soqūt-e saltānat-e Pahlavī II*. Jostārhā-ī az .tārīḳ-e mo'āšer-e Īrān, Tehran

Ashraf, Ahmad. (1992) **CONSPIRACY THEORIES**, Encyclopediā Iranica, December 15

Bonakdarian, Mansour. (2004) **INDIA ix. RELATIONS: QAJAR PERIOD, EARLY 20TH CENTURY**, Encyclopediā Iranica, December .15

Cronin, Stephanie. (2002) **Great Britain v. British influence during the .Rezā Shah period**, 1921-41, Encyclopaedia Iranica, December 15

D. Wilber. (1975) **Riza Shah Pahlavi. The Resurrection and .Reconstruction of Iran**, Hicksville, N.Y

Denis Wright. (1977) **The English Amongst the Persians: During the .Qajar Period 1787-1921**, London

E. Ironside (1972) **High Road to Command. The Diaries of Major- .General Edmund Ironside**, 1920-1922, ed. Lord Ironside, London

F. Stanwood. (1983) **War, Revolution and British Imperialism in .Central Asia**, London

.H. Ḥakīm-Elāhī. (1323 Š./1944) *.e ndagī-e Āqā--ye Sayyed Žīā*, Tehran

Homa Katouzian. (1998) "The Campaign Against the Anglo-Iranian .Agreement of 1919," *British Journal of Middle Eastern Studies* 25/1

J. M. Balfour. (1922) *Recent Happenings in Persia*, London.

Michael P. Zirinsky (1992) "Imperial Power and Dictatorship: Britain and the Rise of Reza Shah, 1921-1926," *International Journal of Middle East .Studies* 24

Shambayati, Niloofar. (1993) *COUP D'ETAT OF 1299/1921*, .Encyclopaedia Iranica, December 15

W. J. Olson. (1980) "The Genesis of the Anglo--Persian Agreement of 1919," in E. Kedourie and S. G. Haim, eds., *Towards a Modern Iran*, .London

G. Lenczowski. (1949) *Russia and the West in Iran, 1918-1948*, Ithaca.

A. Mostawfī. (1343 Š./1964) *Šar-e zendegānī-e man yā tāri-e etemāi va edārī-e Qāārīya III*, 2nd ed., Tehran.

H. Nicolson, Curzon. (1343 Š./1964) *The Last Phase, 1919-1925*, Boston.

_____. (1962) *The Ironside Diaries 1937-1940*, ed. R. Mcleod and D. Kelly, London.

R.M. (R. Mcleod) and H. G. de W. (1959) "Field Marshall Lord Ironside," *Journal of the Royal Artillery* 86, London.

